

فضایل و مقامات حضرت علی علیه السلام بر اساس حدیث شریف منزلت

□ علی شیر افشاری *

چکیده

برخی از افراد و شخصیت‌های جهان اسلام مورد احترام همه دنیای اسلام است و همه، آنها را قبول دارند و آنها را الگو و سرمشق خود می‌دانند. یکی از این شخصیت‌های بزرگ و مورد قبول و احترام جهان اسلام، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است. آن بزرگوار در مذهب شیعه یکی از امامان معصوم، دارای مناقب و فضایل بی‌شمار، خلیفه و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله، و در مذاهب اهل سنت یکی از شخصیت‌های دینی، معنوی و دارای مناقب فراوان و به عنوان خلیفه چهارم مورد احترام است. یکی از احادیث بیانگر برخی فضایل علی علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حدیث منزلت است و این حدیث مورد قبول عالمان شیعه و اهل سنت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به هارون علیه السلام برادر و جانشین حضرت موسی علیه السلام تشبیه کرده است و مراد از این تشبیه بیان فضایل و مقامات حضرت هارون علیه السلام برای حضرت علی علیه السلام است.

حضرت هارون علیه السلام یکی از انبیای الهی، وزیر، وصی، خلیفه، شریک، کمک‌کار و پشتیبان حضرت موسی علیه السلام در امر شریعت آن حضرت در قوم بنی اسرائیل بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس حدیث منزلت، همه مقام‌ها و منزلت‌های حضرت هارون را برای امام علی علیه السلام بر اساس این حدیث در امت اسلام ثابت کرد و تنها یک مقام را استثنا کرد و آن مقام نبوت است؛ زیرا با نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نبوت و پیامبری پایان پذیرفت و دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم رسولان الهی است.

* فارغ التحصیل سطح سه مرکز تخصصی مذاهب اسلامی و دانشجوی دکتری مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی.

واژگان کلیدی: علی علیه السلام، هارون علیه السلام، حدیث منزلت، مقامات و فضایل.

مقدمه

وقتی مسلمانان برای جنگ با رومیان آماده حرکت شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه باقی گذارد و به آن حضرت فرمود مدینه در این شرایط جز با وجود من یا تو سامان نمی پذیرد. دشمن منتظر است با بیرون رفتن من از مدینه به شهر حمله کند و من هم به فرمان خداوند باید به تبوک بروم؛ اما اگر تو در مدینه بمانی کسی جرأت ندارد به مدینه حمله کند. در این هنگام منافقان شایعه پراکنی کردند و گفتند علی علیه السلام از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ با رومیان سرپیچی کرده است و آن حضرت از روی ناچاری و برای حفظ آبرو، او را در مدینه گذاشته است. حضرت علی علیه السلام پس از شنیدن این شایعه، فوری سلاح گرفت، لباس رزم پوشید و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن شایع کرده است شما به دلیل سرپیچی من از رفتن به جنگ، مرا در مدینه با کودکان، پیرمردان، زنان و بیماران باقی گذارده اید. اکنون من به لشکر پیوسته ام و منتظر فرمان شما هستم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مدینه جز با وجود من یا تو سامان نمی پذیرد و آنگاه افزود: «أما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟» (آیا راضی نمی شوی منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون به موسی باشد جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد آمد؟) این ماجرا به «حدیث منزلت» شهرت یافته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیث منزلت در موافق و موارد متعددی غیر واقعه تبوک نیز سخن گفته است. در این نوشتار فضایل و مقامات امام علی علیه السلام بر اساس حدیث منزلت در سه بخش «سند حدیث منزلت»، «محتوا دلالت حدیث منزلت» و «اشکالات» مورد واکاوی قرار می گیرد. به بیان دیگر برای حضرت هارون علیه السلام چه فضایل و مقاماتی بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن فضایل و مقامات را برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با این تشبیه ثابت کرده است.

حدیث منزلت

یکی از قوی ترین و معتبرترین حدیث از نظر سند، و روشن ترین و پر محتواترین حدیث از نظر

دلالت و محتوا، از منظر عالمان شیعه و اهل سنت، حدیث شریف منزلت است. این حدیث شریف افزون بر اثبات خلافت و وصایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیانگر برخی دیگری از فضایل و مقامات آن حضرت نیز هست.

بخش اول: سند حدیث منزلت

حدیث منزلت از نظر سند یکی از صحیح‌ترین و معتبرین احادیث در منابع فریقین و نزد عالمان شیعه و اهل سنت به شمار می‌آید. این حدیث در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، خصائص نسائی، مسند احمد، مستدرک حاکم، طبقات ابن سعد (بخاری (۱۴۲۲هـ): ۱۹/۵؛ مسلم [بی‌تا]: ۴/۱۸۷۰؛ ترمذی (۱۹۹۸م): ۶/۸۳؛ ابن ماجه [بی‌تا]: ۱/۴۲؛ خصائص نسائی (۱۴۰۶هـ): ۱/۶۸؛ حاکم (۱۴۱۱هـ): ۲/۳۶۷؛ احمد (۱۴۲۱هـ): ۳/۱۱۴) و دیگر کتب معتبر حدیثی، تفسیری، تاریخی و تراجم اهل سنت به طرق مختلف و در موارد و مناسبت‌های مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل گردیده است و بسیاری از بزرگان اهل سنت نه تنها آن را تصحیح کرده‌اند؛ بلکه از صحیح‌ترین احادیث شمرده‌اند. حاکم حسکانی یکی از بزرگان اهل سنت پس از نقل حدیث منزلت می‌نویسد: شیخ ما (استاد ما) ابوحازم حافظ در باره حدیث منزلت می‌گفت: من آن را به پنج هزار سند استخراج کردم (حاکم حسکانی (۱۴۱۱هـ): ۱/۱۹۵-۱۹۶) ابن عبد البر یکی از استوانه‌های علمی اهل سنت پس از نقل حدیث منزلت می‌نویسد: حدیث منزلت از ثابت‌ترین و صحیح‌ترین روایاتی است که سعد بن ابی وقاص از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (ابن عبد البر (۱۴۱۲هـ): ۳/۱۰۹۷) مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد: حدیث منزلت را جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند و این حدیث از صحیح‌ترین و ثابت‌ترین آثار به شمار می‌آید. (المزی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م: ۲۰/۴۸۳ - ۴۸۴).^۱ گنجی شافعی در «کفایة الطالب» پس از نقل این حدیث می‌نویسد: بر صحت این حدیث اتفاق شده، و آن را امامان حافظ احادیث؛ مانند بخاری در صحیح خود، مسلم بن حجاج در صحیح خود، ابو داود در سنن خود، ترمذی در جامع خود، نسائی در سنن خود و ابن ماجه قزوینی در سنن خود نقل کرده‌اند. همگی آنان بر صحت این حدیث اتفاق و اجماع دارند. حاکم نیشابوری گفته است

حدیث منزلت، متواتر است. (گنجی شافعی (۱۴۰۱۴هـ): ۲۸۳).

در نهایت این حدیث مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است. حتی معاویه از سرسخت‌ترین دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام نیز نتوانست آن را انکار کند. (مسلم [بی تا]: ۱۸۷/۴).^۲ پس در صحت سند این حدیث هیچ تردید و ایرادی نیست. از نظر دلالت و محتوا نیز این حدیث، یکی از گویاترین، رساترین و واضح‌ترین دلایل بر خلافت، وزارت، وصایت، شراکت در امر رسالت از راه خلافت و اخوت و برادری حضرت علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ یعنی تمام مقام‌های هارون به جز مقام نبوت برای امام علی علیه السلام ثابت است؛ زیرا اولاً این جمله «بمنزله هارون من موسی» از نظر زمان و مقام عمومیت دارد و تمام مقام‌های حضرت هارون را در هر زمانی شامل می‌شود و ثانیاً استثنا کردن مقام نبوت، خود تأکید نیرومند بر ثبوت عموم مقام‌ها و منزلت‌های حضرت هارون برای امیر المؤمنین علیه السلام است.

افزون بر آن، این حدیث در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است و احادیث این دو کتاب به طور قطع و یقین نزد اهل سنت صحیح و درست است و بیشتر عالمان اهل سنت معتقدند همه احادیث این دو کتاب قطعی الصدور است و جایی برای بحث و مناقشه در سندهای هیچ کدام از احادیث این دو کتاب وجود ندارد. از جمله دهلوی در کتاب «حجة الله البالغة»، کتاب معتبر و مورد اعتماد اهل سنت پس از نقل اتفاق و اجماع عالمان اهل سنت را بر احادیث این دو کتاب می‌نویسد: همه عالمان اهل سنت اتفاق دارند هر کس به این دو کتاب اعتنا نکند و آنها را بی‌ارزش بداند، بدعت گذارده، و راه مؤمنان را نیموده است. (الدهلوی، ۱۴۲۶هـ - ۲۰۰۵م: ۲۳۲/۱).^۳ نووی می‌نویسد: اولین نوشته و تألیف در صحیح ناب، صحیح بخاری، و سپس صحیح مسلم است. این دو کتاب پس از قرآن، درست‌ترین کتاب است؛ بخاری صحیح‌ترین آنها و سودمندترین آنهاست. (النووی، ۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م: ۲۶/۱).^۴ نووی باز در کتاب «المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج» در باره صحیح بخاری و مسلم می‌نویسد: دانشمندان متفق اند معتبرترین کتاب‌ها پس از قرآن، دو کتاب صحیح بخاری و مسلم است و امت آن دو را پذیرفته‌اند. (النووی، ۱۳۹۲هـ: ۱۴/۱).^۵ ابن الصلاح در باره اعتبار این دو کتاب می‌نویسد: دو کتاب بخاری و مسلم پس از کتاب خداوند متعال معتبرترین کتاب‌هاست.

(ابوالصلاح، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م): (۱۸/۱) سخاوی می‌گوید: صحیح بخاری و صحیح مسلم پس از کتاب خداوند متعال معتبرترین کتاب‌هاست. (السخاوی، ۲۰۰۱م): (۷۷/۱)

پس با توجه به سخن بزرگان اهل سنت، حدیث شریف منزلت در معتبرترین کتاب‌های اهل سنت آمده است و هر کسی در سند این حدیث مناقشه کند، و ایراد بگیرد بدعت‌گذار در دین خواهد بود؛ زیرا از راه و روش مؤمنان عدول کرده و به راه دیگری می‌رود.

بخش دوم: محتوا و دلالت حدیث منزلت

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکان‌ها، زمان‌ها و مناسبت‌های مختلف از جمله در «غزوة تبوک»، «عقد أخوت»، «در خانه ام سلمه»، «در فتح خیبر»، «هنگام بستن درها به سوی مسجد»، «هنگام نهی از خوابیدن در مسجد»، «روز غدیر خم» و موارد دیگر این حدیث را در باره شأن و مقام بزرگ امام علی علیه السلام فرموده است. بخاری این حدیث را در دو جا نقل کرده است: از جمله وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست به جنگ تبوک برود، امیر مؤمنان را در مدینه جانشین خود قرار داد. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری [و از شرکت کردن در جنگ محروم می‌داری؟] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی نسبت تو به من، نسبت هارون به موسی باشد جز اینکه پس از من پیامبری نیست: «إِلَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ، مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٍّ بَعْدِي» (اسماعیل بخاری ۱۴۲۲هـ): (۳/۶)، (اسماعیل بخاری، ۱۴۲۲هـ): (۱۹/۵) مسلم نیز این حدیث را با سندهای مختلف نقل کرده است از جمله «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٍّ بَعْدِي» (مسلم [بی تا]؟ [۴/۱۸۷۰]). بر اساس تشبیه و تنظیر در این حدیث، تمام مقام‌ها و منزلت‌های حضرت هارون علیه السلام برای حضرت علی علیه السلام ثابت می‌شود و تنها مقام نبوت استثنا شده است. این منقبت و فضیلت بزرگی برای حضرت علی علیه السلام است.

مقام‌ها و منزلت‌های هارون علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را برای امت اسلام از همان صدر اسلام تا زمان ارتحالش در زمان‌ها، مکان‌ها و به مناسبت‌های مختلف با الفاظ و عبارات‌های

گونگونگی بیان فرمود. یکی از این عبارات، حدیث منزلت است. آن حضرت به وسیله حدیث منزلت، تمام مقام‌های هارون علیه السلام را برای حضرت علی علیه السلام، تثبیت، و به مسلمانان ابلاغ فرمود و تنها موضوع نبوت را استثنا کرد؛ زیرا این تشبیه همه مقام‌ها و منزلت‌های هارون را برای حضرت علی علیه السلام اثبات می‌کند. حضرت هارون علیه السلام چه مقام‌ها و منزلت‌هایی داشته است؟ بهترین راه دانستن مقام‌های حضرت هارون، بررسی آیات مربوط به داستان‌های حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در قرآن کریم است.

۱) مقام وزارت

وزارت یکی از مقام‌های حضرت هارون علیه السلام است. وزیر، در انجام امور، امیر را یاری می‌کند و بار سنگین مسئولیت امیر را بر دوش می‌کشد و متصدی انجام دادن آن می‌گردد. حضرت موسی علیه السلام این مقام و منزلت را از پروردگارش برای هارون برادرش درخواست کرد: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي» (طه، ۲۹) (از برای من وزیری از اهل من قرار ده). در سوره فرقان نیز آمده است: «وَ لَقَدْ اَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ اَخَاهُ هَارُونَ وَ زِيْرًا» (الفرقان، ۳۵) (و ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم). افزون بر حدیث منزلت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وزارت و وصایت را برای امیر المؤمنین علیه السلام از خداوند درخواست کرده است. ابوذر می‌گوید بدانید روزی از روزها هنگام نماز ظهر برای اقامه نماز در مسجد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم. مردی نیازمند وارد شد و درخواست کمک کرد؛ ولی هیچ کس به وی کمکی نکرد. حضرت علی علیه السلام در همان لحظه در حال رکوع و مشغول نماز بود، دست راستش را جلو آورد و انگشترش در یکی از انگشتانش بود تا آن را به مرد نیازمند هدیه کند، مرد فقیر انگشتر را درآورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این منظره را دید، پس از پایان یافتن نماز، دست به دعا بلند کرد و عرض نمود: خداوند! برادرم موسی از تو تقاضا کرد تا به وی سعه صدر و گشایش در امور و بیانی رسا و شیوا و جانشینی برادرش هارون را عنایت فرمایی و تو ای خدا! درخواستش را اجابت فرمودی و اکنون من پیامبر، فرستاده و برگزیده‌ات، درخواست می‌کنم تا شرح صدر و آسان شدن کارهایم را به من مرحمت فرمایی و نیز برادرم علی را وزیر و جانشین من قرار دهی تا همراه و کمک من در کارها و پشتیبان رسالتم

باشد. ابوذر می گوید: هنوز سخن و تقاضای رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و این آیه را از سوی خداوند بر وی تلاوت نمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ همانا پیشوا، رهبر و فرمانده شما خدا، رسول او و مؤمنان هستند؛ همان‌ها که نماز را بر پا می‌دارند و در رکوع نماز، زکات و صدقه می‌دهند. (حسکانی (۱۴۱۱هـ): ۲۳۱/۱؛ فخرالدین الرازی (۱۴۲۰هـ): ۳۸۳/۱۲).^۶

۲) مقام اخوت و برادری

هارون برادر موسی علیه السلام بود؛ «هارون اخی» (طه، ۳۰). حضرت علی علیه السلام نیز پس از بستن عقد اخوت در میان مسلمانان، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید. بی‌گمان پیمان برادری بیانگر یکی از فضیلت‌های والا و مناقب بزرگ امام علی علیه السلام است. گزارش‌های فراوانی با اسناد مختلف در باره عقد اخوت میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده است. از جمله احمد بن حنبل می‌نویسد: علی بن ابی‌طالب علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا! میان پیروانت پیمان برادری بستی و مرا واگذاری؟ آن حضرت در پاسخش فرمود: «گمان می‌بری من به چه دلیل، تو را واگذاشتم؟ من تو را برای خودم واگذارده‌ام، تو برادرم هستی و من برادرت هستم. (احمد بن حنبل (۱۴۰۳هـ): ۶۱۷/۲).^۷ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مسلمانان پیمان برادری بستند، فرمودند: «ای علی! تو برادرم هستی و جایگاه و منزلت تو نسبت به من، مانند جایگاه و منزلت هارون نسبت به موسی است. تنها تفاوت در این است که پس از من نبوت برداشته شده است ... در روز قیامت منادی از عرش خدا به من خطاب می‌کند: ای رسول خدا! پدرت ابراهیم چه پدر خوبی است و برادرت علی چه برادر خوبی است. (احمد بن حنبل (۱۴۰۳هـ): ۶۶۳/۲).^۸ بنابراین یکی از مقام‌های حضرت هارون علیه السلام، مقام وزارت است. این مقام بر اساس حدیث منزلت برای علی علیه السلام نیز ثابت می‌شود.

۳) مقام خلافت

حضرت موسی علیه السلام هارون را خلیفه و جانشین خود ساخت: «وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ

أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (الاعراف، ۱۴۲) (و ما به موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب [دیگر] تکمیل کردیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش [با او] چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و [آنها] را اصلاح کن! و از روش مفسدان پیروی نکن). به این وسیله هارون در میان بنی اسرائیل قائم مقام و جانشین حضرت موسی علیه السلام شد و آن حضرت، اطاعت هارون را بر بنی اسرائیل واجب گردانید و به هارون نیز سفارش کرد دعوت او را ابلاغ نماید و رسالتش را گسترش دهد. بر اساس این آیه شریفه، حضرت موسی علیه السلام، هارون علیه السلام را خلیفه برای قوم خود قرار داد و قوم به مجموعه‌ای از مردم گفته می‌شود. اگر خلافت هارون بر قوم موسی علیه السلام بوده است و حق هم همین است، پس به حکم منزلت، خلافت علی علیه السلام هم باید بر قوم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و قوم نبی در اینجا همان امت اسلامی است. پس بر اساس حدیث منزلت، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نیز خلیفه، قائم مقام و نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و اطاعت او بر مسلمانان واجب است؛ همانگونه که اطاعت حضرت هارون بر قوم بنی اسرائیل واجب بود.

۴) مقام وصایت

مقام و منزلت دیگر حضرت هارون، مقام وصایت بود. وقتی حضرت موسی علیه السلام زنده، ولی غایب بود، هارون خلافت و جانشینی او را بر عهده داشت و اگر هارون علیه السلام پس از حضرت موسی علیه السلام زنده می‌بود، به طور قطع و یقین و به طریق اولی، مقام وصایت و جانشینی او را بر عهده می‌گرفت و وصی آن حضرت می‌شد؛ اما هارون پیش از حضرت موسی علیه السلام وفات کرد. تشبیه امام علی علیه السلام به حضرت هارون از نظر مقامات است و این مقامات پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای آن حضرت ثابت است. افزون بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف، حضرت علی علیه السلام را «وصی» خود معرفی کرده است. احمد بن حنبل از انس بن مالک صحابی و خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وصی و وارث من و کسی که دین مرا ادا می‌کند و شخصی که وعده‌های مرا حتمی می‌کند علی بن ابی طالب است. (احمد بن حنبل (۱۴۰۳هـ): ۶۱۵/۲).^۹ طبرانی به سند خود از سلمان فارسی نقل می‌کند: عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! برای هر پیامبری، وصی و جانشینی است. وصی و جانشین شما کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا وصی من و محل اسرار من و بهترین کسی که پس از من باقی می‌ماند و کسی که وعده‌های مرا عملی می‌کند و دیون

مرا می‌پردازد علی بن ابی طالب است. (الطبرانی (۱۴۱۵هـ): ۲۲۱/۶).^{۱۰} ابن عساکر از بریده و او از پدرش چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برای هر پیامبری وصی و وارثی است. وصی و وارث من هم علی بن ابی طالب است. (ابن عساکر (۱۴۱۵هـ-۱۹۹۵م): ۳۹۲/۴۲).^{۱۱}

۵) مقام معاونت و شراکت در امر رسالت

یکی از مقام‌های هارون معاونت و شراکت در امر رسالت برادرش حضرت موسی علیه السلام بود. آن حضرت این مقام را از خداوند برای هارون درخواست کرد: «اشدُّدُ بِهِ أَرْزِي وَ اشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» (طه، ۳۱-۳۲) (خدایا! حضرت هارون را کمک کار من قرار بده و در امر رسالت، او را شریک و همکار من بگردان تا مرا کمک کند). خداوند همه درخواست حضرت موسی علیه السلام را به اجابت می‌رساند و می‌فرماید: «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» (طه، ۳۶) (ما درخواست تو را برآورده ساختیم). برابر با حدیث منزلت، امیر مؤمنان علیه السلام مانند هارون سهیم و شریک در امر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؛ البته از راه خلافت نه از راه نبوت. بنابراین بر اساس این حدیث امیر مؤمنان در زمان حیات، و پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله، بهترین شخصیت از میان امت اسلام، و نزدیک‌ترین شخص نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و اطاعت و پیروی از آن حضرت در زمان حیات، و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مسلمانان واجب بوده است؛ چنان‌که بر بنی اسرائیل لازم بود از هارون اطاعت و پیروی کنند. صدور حدیث منزلت به غزوه تبوک اختصاص ندارد تا گفته شود رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را یک بار فرموده است و مقام خلافت به زمان خاصی مربوط بوده و شامل همه زمان‌ها نمی‌شود.

طبق منابع اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را در موارد متعدد و در طول زندگی خود نه یک بار؛ بلکه چند بار فرمود. از جمله در «خانه ام سلمه» (الطبرانی (۱۴۱۵هـ): ۱۸/۱۲).^{۱۲} «هنگام بستن عقد اخوت» (احمد بن حنبل (۱۴۰۳هـ-۱۹۸۳م): ۶۶۳/۲)^{۱۳} و نهی از خوابیدن در مسجد (ابن عساکر (۱۴۱۵هـ): ۱۳۹/۴۲)^{۱۴} فرموده است.

پس از بررسی آیات مربوط به داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون علیه السلام در آیات قرآن کریم، حضرت موسی علیه السلام، پنج منزلت و مقام «وزارت»، «اخوت و برادری»، «خلافت»،

«وصایت» و «شراکت در امر رسالت» را برای حضرت هارون از خداوند خواسته بود و خداوند همه درخواست‌های حضرت موسی علیه السلام را اجابت کرد و حضرت هارون علیه السلام را وزیر، وصی، خلیفه، شریک در امر رسالت ساخت و به وسیله او حضرت موسی علیه السلام را نیرومند گرداند. طبق حدیث منزلت، این پنج مقام و منزلت حضرت هارون برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز ثابت می‌شود. از میان همه این مناصب هارون تنها نبوت را استثنا می‌کند. پس امام علی علیه السلام، برترین مردم، یاور، پشتیبان، شریک امر رسالت از راه خلافت، خلیفه و جانشین او در غیبت و پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بخش سوم: اشکالات

حضرت موسی علیه السلام از خداوند خواست از خاندان وی برادرش هارون علیه السلام را وزیر او گرداند و او را در امر رسالت، شریک سازد و وی را به وسیله برادرش نیرومند گرداند. خداوند متعال تمام درخواست‌های حضرت موسی علیه السلام را برآورده ساخت و هارون علیه السلام را وزیر او ساخت. بر اساس حدیث منزلت، تمام مقامات و مناصب حضرت هارون علیه السلام برای حضرت علی علیه السلام ثابت می‌شود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان همه مناصب و مقامات حضرت هارون علیه السلام تنها منصب نبوت را استثنا کرد. برخی از عالمان اهل سنت بر دلالت حدیث منزلت چند ایراد و اشکال گرفته‌اند:

اشکال اول: اختصاص داشتن خلافت به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله

مراد از خلافت هارون علیه السلام از موسی علیه السلام، خلافت در زمان آن حضرت است نه پس از آن؛ زیرا حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفته است و او خلیفه پس از موسی علیه السلام نیست؛ بلکه خلیفه پس از آن حضرت، یوشع بن نون است. پس خلافت حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس تنظیمی در این حدیث، خلافت در زمان حیات آن حضرت است نه پس از ارتحال آن حضرت. پس خلافت مورد نظر شیعیان از این حدیث ثابت نمی‌شود. (القرطبی، (۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م): ۱/۲۶۷).^{۱۵}

پاسخ: بر فرض قبول درگذشت حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام، این مطلب نمی‌تواند دلیلی بر رد خلافت علی علیه السلام باشد؛ زیرا فراز دوم حدیث منزلت یعنی «إلا أنه لا نبی

بعدی» گویای خلافت علی علیه السلام بر امت اسلامی است چه در زمان حیات و چه پس از حیات آن حضرت. این فراز از حدیث تنها نبوت را از خارج می‌سازد. پس معنای حدیث چنین می‌شود: هارون علیه السلام خلیفه موسی علیه السلام بود، علی علیه السلام هم خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. اگر هارون علیه السلام پس از حضرت موسی علیه السلام زنده می‌بود، به طور قطع و یقین و به طریق اولی، مقام وصایت و جانشینی او را بر عهده می‌گرفت و وصی آن حضرت می‌شد؛ اما هارون علیه السلام پیش از حضرت موسی علیه السلام وفات کرد. تشبیه امام علی علیه السلام به حضرت هارون علیه السلام از نظر مقامات است و این مقامات پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای آن حضرت ثابت است. افزون بر آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف، حضرت علی علیه السلام را به عنوان «وصی» و «جانشین» خود معرفی کرده است.

اشکال دوم: خلافت بر اهل و عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل رسول خدا صلی الله علیه و آله است نه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله. به بیان دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است من تو را خلیفه بر اهل خودم قرار دادم همان گونه که حضرت موسی علیه السلام، هارون علیه السلام را بر قوم خود خلیفه قرار داد. (القرطبی ۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م): (۱/۲۶۷-۲۶۸).^{۱۶}

پاسخ: اولاً این دو جمله یعنی «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر اهل خود خلیفه قرار داد»، «هم‌چنان که هارون خلیفه موسی علیه السلام بر قوم موسی علیه السلام بوده است» هیچ‌گونه شباهتی به هم ندارد و کلمه «إنما» چگونه این دو عبارت را با هم سازگار می‌سازد؟! اگر خلافت هارون بر قوم موسی بوده است و قوم مجموعه‌ای از مردم است، پس به حکم حدیث منزلت، خلافت علی علیه السلام هم باید بر قوم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و قوم نبی در اینجا همان «امت اسلامی» است. اگر خلافت علی علیه السلام بر اهل رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، پس به حکم تنظیر، خلافت هارون هم باید بر اهل موسی علیه السلام باشد. در حالی که به نص آیه قرآن این مطلب صحیح نیست. بنابراین خلافت باید، خلافت بر قوم باشد نه بر اهل.

اشکال سوم: نبودن فضیلت اختصاصی

قرطبی یکی از عالمان اهل سنت می‌نویسد: بر فرض قبول دیدگاه شیعیان، خلافت در این

حدیث، خلافت بر قوم و امت رسول خدا ﷺ باشد این فضیلت اختصاصی علی ﷺ نیست؛ زیرا در موارد و غزوه‌های دیگر رسول خدا ﷺ یکی از اصحاب خود را خلیفه و جانشین خود قرار می‌داد؛ از جمله «ابن ابی مکتوم، و محمد بن مسلمه و مانند اینها را جانشین خود قرار داده است. پس در این فضیلت دیگران با علی ﷺ شریک‌اند. (القرطبی، (۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م): ۱/ ۲۶۸).^{۱۷}

پاسخ: بر فرض اگر بپذیریم رسول خدا ﷺ در غزوه‌ها برای خود جانشین و خلیفه تعیین کرده است، آیا در باره آنها مانند این حدیث را فرموده است؟! رسول خدا ﷺ تنها در باره مقام و منزلت علی ﷺ این حدیث را فرموده است و در باره هیچ یک از صحابه چنین سخنی از رسول خدا ﷺ در منابع شیعه و اهل سنت نیامده است. در صورتی دیگران با علی ﷺ در این فضیلت شریک‌اند که رسول خدا ﷺ نیز مانند چنین حدیثی یعنی حدیث منزلت را در باره مقام و جایگاه آنان فرموده باشد. پس چگونه می‌تون افراد مانند ابن ابی مکتوم و محمد بن مسلمه را با حضرت علی ﷺ در این فضیلت شریک و یکسان قرار داد؟!

اشکال چهارم: خبر واحد حدیث منزلت

حدیث منزلت، خبر واحد است و تنها از طریق «سعد بن ابی وقاص» نقل شده است. خبر واحد افاده قطع و یقین نمی‌کند. (القرطبی، (۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م): ۱/ ۲۶۸).^{۱۸}

پاسخ: این ایراد از همه ایرادها ضعیف‌تر و سست‌تر است؛ زیرا این حدیث در موارد مختلف و به طریق‌های مختلف از رسول خدا ﷺ نقل شده است. از جمله راویان این حدیث از رسول خدا ﷺ، ابی الفیل، بن جناده الشامی، انس، اسماء بنت عمیس، عقیل بن ابی طالب ﷺ و علی ﷺ است. (ابن عساکر، (۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م): ۲/ ۴۲ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ و ۵۴/ ۲۲۶ و ۱۳۶/ ۷۰ و ۵۲/ ۷۱). خیشمه بن سلیمان نیز به سند خود از محدوج بن زید باهلی نقل کرده است هنگامی که رسول خدا ﷺ بین مسلمانان پیوند برادری و اخوت برقرار می‌کرد، دست علی ﷺ را گرفت و بر سنیۀ خود قرار داد و فرمود: «ای علی تو برادر من هستی و نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است مگر اینکه پس از من پیامبری نیست. (القرشی الشامی الأضرابلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م): ۱/ ۱۹۹).^{۱۹}

پس از بررسی حدیث منزلت و ایرادهای آن روشن گردید مراد از تنظیر در حدیث منزلت،

اثبات تمام مقامات و مناصب هارون از جمله خلافت برای علی علیه السلام است و مراد از خلافت، خلافت بر قوم و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه زمان حیات و چه پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این حدیث خبر واحد نیست؛ بلکه از طریق‌های مختلف روایت شده است و بسیاری از دانشمندان اهل سنت به متواتر بودن آن و اینکه این حدیث یکی از صحیح‌ترین روایات است، تصریح کرده‌اند و این حدیث در منابع مختلف و معتبر اهل سنت، از گروهی از صحابه نقل شده است.

نتیجه

پس از بررسی و تحلیل حدیث منزلت و با مراجعه به داستان حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در آیات قرآن کریم، حضرت موسی علیه السلام، پنج منزلت و مقام «وزارت و معاونت»، «أخوت و برادری»، «خلافت و جانشینی»، «وصایت» و «شراکت در امر رسالت» را برای حضرت هارون علیه السلام از خداوند خواسته بود و خداوند همه درخواست‌های حضرت موسی علیه السلام را اجابت کرد و حضرت هارون علیه السلام را وزیر، وصی، خلیفه، شریک در امر رسالت آن حضرت ساخت و به وسیله او حضرت موسی علیه السلام را نیرومند و قوی گرداند. هارون علیه السلام در زمان حیاتش واجد منزلت خلافت و جانشینی موسی علیه السلام چه در غیبت کوتاه او به هنگام سفر دنیا و رفتن به میقات و چه در غیبت طولانی او به هنگام سفر آخرت بود. بر اساس حدیث منزلت، این پنج مقام و منزلت حضرت هارون علیه السلام برای حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز ثابت می‌شود تا زمان که زنده باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان همه مناصب هارون علیه السلام تنها منصب نبوت را استثنا می‌کند؛ یعنی علی علیه السلام نبی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا نبوت با آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان یافت. پس امام علی علیه السلام، برترین مردم، یاور، پشتیبان، شریک امر رسالت از راه خلافت، خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله چه در غیبت کوتاه آن حضرت، مانند جنگ تبوک و چه در غیبت دایمی آن حضرت و پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله است. گر چه حضرت هارون علیه السلام فرصت خلافت را در زمان غیبت دایمی حضرت موسی علیه السلام پیدا نکرد؛ اما این بر عزل علی علیه السلام از چنین منزلتی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا اگر عمر حضرت هارون علیه السلام کفاف می‌داد و پس از حضرت موسی علیه السلام زنده می‌بود، به طور قطع و یقین بی‌فاصله پس از حضرت موسی علیه السلام خلیفه می‌گردید.

پی نوشتها

۱. فارغ التحصیل سطح سه مرکز تخصصی مذاهب اسلامی و دانشجوی دکتری مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ شناسی.

۱. «روی قوله علیه السلام: أنت مني بمنزلة هارون من موسى "جماعة من الصحابة، وهو من أثبت الآثار وأصحها، رواه عن النبي صلى الله عليه وسلم: سعد بن أبي وقاص، وابن عباس، وأبو سعيد الخدري، وجابر بن عبد الله، وأم سلمة، وأسماء بنت عميس، وجماعة يطول ذكرهم، قال: وروينا من وجوه عن علي أنه كان يقول: أنا عبد الله وأخو رسوله لا يقوله أحد غيري إلا كذاب».

۲. «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ - وَتَقَارَبَا فِي اللَّفْظِ - قَالَا: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ - عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التَّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ، لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُ، خَلَفَهُ فِي بَعْضِ مَعَاذِيهِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَا تَرَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ إِلَّا أَنَّهُ لَا بُؤَةَ بَعْدِي» وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيًّا» فَأَتَيْتُ بِهِ أَرْمَدًا، فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} [آل عمران: ۶۱] دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».

۳. «أما الصحيحان فقد اتفق المحدثون على أن جميع ما فيهما من المتصل المرتفع صحيح بالقطع، وأنهما متواتران إلى مصنفيهما، وأنه كل من يهون أمرهما فهو مبتدع متبع غير سبيل المؤمنين. وإن شئت الحق الصراح فقسهما بكتاب ابن أبي شيبة وكتاب الطحاوي ومسنند الخوارزمي وغيرهما تجد بينهما وبينهما بعد المشرقين وقد استدرك الحاكم عليهما أحاديث هي على شرطهما ولم يذكرها، وقد تتبع ما استدركه، فوجدته قد أصاب من وجه، ولم يصب من وجه، وذلك لأنه وجد أحاديث مروية عن رجال الشيعيين بشرطهما في الصحة والاتصال، فاتجه استدراكه عليهما من هذا الوجه، ولكن الشيعيين لا يذكران إلا حديثنا قد تناظر فيه مشايخهما، وأجمعوا على القول به والتصحيح له، كما أشار مسلم حيث قال: لم أذكر ههنا إلا ما أجمعوا عليه، وجل ما تفرد به المستدرك كالموكا عليه المخفي مكانه في زمن مشايخهما وإن اشتهر أمره من بعد».

٤. «أول مصنف في الصحيح المجرد، صحيح البخاري، ثم مسلم، وهما أصح الكتب بعد القرآن، والبخاري أصحهما وأكثرهما فوائد».

٥. «اتفق العلماء رحمهم الله على أن أصح الكتب بعد القرآن العزيز الصحيحان البخاري ومسلم وتلقتهما الامة بالقبول وكتاب البخاري أصحهما وأكثرهما فوائد».

٦. «أما إني صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً من الأيام صلاة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم اشهد أنني سألت في مسجد رسول الله فلم يعطني أحد شيئاً. وكان علي راعياً فأومى إليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره، وذلك بعين النبي فلما فرغ النبي ص من صلاته رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم إن أخي موسى سألك فقال: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي هَازُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي فَاَنْزَلْتَ عَلَيْهِ قِرْآنًا نَاطِقًا: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ اللَّهُمَّ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيكَ وَصَفِيكَ اللَّهُمَّ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ... وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيَا أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» / وَرُوِيَ عَنْ أَبِي دَرَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَسَأَلَ سَائِلٌ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ، فَرَفَعَ السَّائِلُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي سَأَلْتُ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا أَعْطَانِي أَحَدٌ شَيْئًا، وَعَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَاعِيًا، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِخَنْصَرِهِ الْيُمْنَى وَكَانَ فِيهَا خَاتَمٌ، فَأَقْبَلَ السَّائِلُ حَتَّى أَخَذَ الْخَاتَمَ بِمَرَأَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَخِي مُوسَى سَأَلَكَ» فَقَالَ: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي إِلَى قَوْلِهِ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي [طه: ٢٥-٣٢] فَأَنْزَلْتَ قِرْآنًا نَاطِقًا سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا [القَصَص: ٣٥] اللَّهُمَّ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَصَفِيُّكَ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا اشْدُدْ بِهِ ظَهْرِي. قال أبو ذر: فو الله ما أتم رسول الله هذه الكلمة حتى نزل جبريل فقال: يا محمد اقرأ إنما وليكم الله ورسوله إلى آخرها».

٧. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَتْنَا أَبُو عَمْرٍو سَهْلُ بْنُ زَنْجَلَةَ الرَّازِيُّ قَتْنَا الصَّبَّاحُ بْنُ مُحَارِبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَى بَيْنَ النَّاسِ وَتَرَكَ عَلِيًّا حَتَّى بَقِيَ آخِرُهُمْ لَا يَبْرَى لَهُ أَخًا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخَيْتَ بَيْنَ النَّاسِ وَتَرَكَتَنِي؟ قَالَ: "وَلِمَ تَرَانِي تَرَكَتُكَ؟ إِنَّمَا تَرَكَتُكَ لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي، وَأَنَا أَخُوكَ، فَإِنْ ذَاكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، لَا يَدْعِيهَا بَعْدُ إِلَّا كَذَّابٌ».

٨. «...» ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيُّ، أَبَشِرْ يَا عَلِيُّ، إِنَّكَ تُكْسَى إِذَا كُسِيَتْ، وَتُدْعَى إِذَا دُعِيَتْ، وَتُحْيَا إِذَا حُيِّتُ «.

٩. «حَدَّثَنَا هَيْثَمُ بْنُ خَلْفٍ قَتْنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ الدُّورِيُّ قَتْنَا شَادَانَ قَتْنَا جَعْفَرُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مَطَرٍ، عَنْ أَنَسٍ، يَعْنِي: ابْنَ مَالِكٍ، قَالَ: قُلْنَا لِسَلْمَانَ: سَلِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَصِيَّهُ، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ وَصِيكَ؟ قَالَ: «يَا سَلْمَانُ، مَنْ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى؟» قَالَ: يُوشَعَ بْنُ نُونٍ، قَالَ: "فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِيَّ يَقْضِي دِينِي، وَيُنَجِّزُ مَوْعُودِي: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».

١٠. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ، ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ الثَّعْلَبِيُّ، ثنا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى، عَنْ نَاصِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ، فَمَنْ وَصِيُّكَ؟ فَسَكَتَ عَنِّي، فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ رَأَيْتِي، فَقَالَ: «يَا سَلْمَانُ» فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، قُلْتُ: لِنَبِيِّكَ، قَالَ: «تَعْلَمُ مَنْ وَصِيَّ مُوسَى؟» قُلْتُ: نَعَمْ يُوشَعَ بْنُ نُونٍ، قَالَ: «لِمَ؟» قُلْتُ: لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمُهُمْ، قَالَ: «فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَمَوْضِعَ سِرِّي، وَخَيْرٌ مِنْ أَتْرُكٍ بَعْدِي، وَيُنَجِّزُ عِدَّتِي، وَيَقْضِي دِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»، قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ: "قَوْلُهُ: وَصِيَّيَّ يَعْنِي أَنَّهُ أَوْصَاهُ فِي أَهْلِهِ لَا بِالْخِلَافَةِ، وَقَوْلُهُ: خَيْرٌ مِنْ أَتْرُكٍ بَعْدِي: يَعْنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ".

١١. «عن ابن بريدة عن أبيه قال قال النبي (صلى الله عليه وسلم) لكل نبي وصي ووارث وإن عليا

وصي ووراثي».

١٢. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْبَجَلِيُّ الْكُوفِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ تَشْنِيمٍ، ثنا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنِ الْعَرَبِيِّ، ثنا يَحْيَى بْنُ عَيْسَى الرَّمْلِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَمِّ سَلَمَةَ: «هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِحُمِّهِ لِحُمِّي، وَدَمُهُ دَمِي، هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

١٣. «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَتْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ رَاشِدِ الطُّفَاوِيِّ، وَالصَّبَّاحُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو بَشِيرٍ، جَارُ بَدَلِ بْنِ الْمُحَبَّرِ، يَتَقَارَبَانِ فِي اللَّفْظِ وَيَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ، قَالَا: نَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ قَتْنَا سَعْدُ الْحَفَّافُ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ مَخْدُوجِ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ: "يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، أَمَا عَلِمْتَ يَا عَلِيُّ».

١٤. «حدثني عبد العزيز بن محمد عن حماد بن عثمان عن عبد الرحمن ومحمد ابني جابر بن عبد الله عن أبيهما جابر بن عبد الله الأنصاري قال جئنا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ونحن مصطجعين (٦) في المسجد وفي يده عسيب (٧) رطب فضرنا وقال أترقدون في المسجد إنه لا يرقد فيه أحدا فأجفلنا وأجفل معنا علي بن أبي طالب فقال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) تعال يا علي إنه يحل لك في المسجد ما يحل لي يا علي ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة».

١٥. «وَأَمَّا الْحَدِيثُ الثَّانِي فَلَا خِلَافَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَرِدْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْخِلَافَةَ بَعْدَهُ، وَلَا خِلَافَ أَنَّ هَارُونَ مَاتَ قَبْلَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - عَلَى مَا يَأْتِي مِنْ بَيَانِ وَقَائِهِمَا فِي

سُورَةُ "الْمَائِدَةِ" (١) - " وَمَا كَانَ خَلِيفَةً بَعْدَهُ وَإِنَّمَا كَانَ الْخَلِيفَةَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ، فَلَوْ أَرَادَ بِقَوْلِهِ: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) الْخِلَافَةَ لَقَالَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ يُوشَعَ مِنْ مُوسَى، فَلَمَّا لَمْ يَقُلْ هَذَا دَلَّ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُرِدْ هَذَا،».

١٦. «وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنِّي اسْتَخْلَفْتُكَ عَلَى أَهْلِي فِي حَيَاتِي وَعَيْبُوتِي عَنْ أَهْلِي، كَمَا كَانَ هَارُونُ خَلِيفَةَ مُوسَى عَلَى قَوْمِهِ لَمَّا خَرَجَ إِلَى مَنَاجَاةِ رَبِّهِ».

١٧. «وَإِذَا تَبَيَّنَ أَنَّهُ أَرَادَ الْإِسْتِخْلَافَ عَلَى زَعْمِهِمْ فَقَدْ شَارَكَ عَلِيًّا فِي هَذِهِ الْفَضِيلَةِ غَيْرُهُ، لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَخْلَفَ فِي كُلِّ غَزَاةٍ غَزَاهَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ، مِنْهُمْ: ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَغَيْرُهُمَا مِنْ أَصْحَابِهِ».

١٨. «عَلَى أَنْ مَدَّارَ هَذَا النَّخْبَرِ عَلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَهُوَ خَبْرٌ وَاحِدٌ».

١٩. «حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّسَةَ الْيَشْكُرِيُّ، بِالْكُوفَةِ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَانِيُّ، حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ سَعْدِ الْحَخَّافِ، عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، عَنْ مَخْدُوحِ بْنِ زَيْدِ الْبَاهِلِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا آخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَخَذَ يَدَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ، قَالَ: «يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

کتابنامه

- ابن سعد، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: ٢٣٠هـ)، (١٩٦٨م)، «الطبقات الكبرى»، المحقق: إحسان عباس، بيروت، دار صادر، الطبعة الأولى
- ابن الصلاح، عثمان بن عبد الرحمن، أبو عمرو، تقي الدين المعروف بابن الصلاح (المتوفى: ٦٤٣هـ)، (١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م)، «معرفة أنواع علوم الحديث، ويعرف بمقدمة ابن الصلاح»، المحقق: نور الدين عتر، دار الفكر - سوريا، دار الفكر المعاصر - بيروت.
- ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)، (١٤١٢هـ - ١٩٩٢م)، «الاستيعاب في معرفة الأصحاب»، المحقق: علي محمد البجاوي، بيروت، دار الجيل، بيروت، الطبعة الأولى.
- ابن عساکر، أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر (المتوفى: ٥٧١هـ)، (١٤١٥هـ - ١٩٩٥م)، «تاريخ دمشق»، المحقق: عمرو بن غرامة العمري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- احمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ)، (١٤٢١هـ - ٢٠٠١م)، «مسند الإمام أحمد بن حنبل»، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون/ إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى.
- احمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ)، (١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م)، «فضائل الصحابة»، المحقق: د. وصی الله محمد عباس، بيروت، مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة الأولى.
- البخاری الجعفی، محمد بن إسماعيل أبو عبد الله (١٤٢٢هـ)، «الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاري»، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة الأولى.
- الترمذی، محمد بن عيسى بن سَورة بن موسى بن الضحاک، الترمذی، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ)، (١٩٩٨م)، «الجامع الكبير - سنن الترمذی»، المحقق: بشار عواد معروف، بيروت، دار

الغرب الإسلامي.

حسكاني، عبيدالله بن احمد (متوفى قرن پنجم)، (١٤١١هـ)، «شواهد التنزيل لقواعد التفضيل»، تحقيق: محمد باقر بهبودي، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، چاپ اول.

الدهلوي، أحمد بن عبد الرحيم بن الشهيد وجيه الدين بن معظم بن منصور المعروف بـ «الشاه ولي الله الدهلوي» (المتوفى: ١١٧٦هـ)، (١٤٢٦هـ - ٢٠٠٥م)، «حجة الله البالغة»، المحقق: السيد سابق، دار الجيل، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى.

الرازي، أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: ٦٠٦هـ)، (١٤٢٠هـ)، «مفاتيح الغيب = التفسير الكبير»، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثالثة.

السخاوي، شمس الدين أبو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن أبي بكر بن عثمان بن محمد السخاوي (المتوفى: ٩٠٢هـ)، (٢٠٠١م)، «الغاية في شرح الهداية في علم الرواية»، المحقق: أبو عائش عبد المنعم إبراهيم، مكتبة أولاد الشيخ للتراث، الطبعة الأولى.

الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم (المتوفى: ٣٦٠هـ)، (١٤١٥هـ - ١٩٩٤م)، «المعجم الكبير»، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، القاهرة، مكتبة ابن تيمية، الطبعة الثانية.

القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي (المتوفى: ٦٧١هـ)، (١٣٨٤هـ - ١٩٦٤م)، «الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي»، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، دار الكتب المصرية - القاهرة، الطبعة الثانية.

القرشي الشامي الأطرابلسي، أبو الحسن خيثمة بن سليمان بن حيدرة بن سليمان (المتوفى: ٣٤٣هـ)، (١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م)، «من حديث خيثمة بن سليمان القرشي الأطرابلسي»، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمري، دار الكتاب العربي - لبنان.

القشيري النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسن (المتوفى: ٢٦١هـ)، [بي تا]، «المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم»، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

گنجی شافعی، محمد بن يوسف (١٤٠٤هـ - ١٣٦٢ش)، «كفاية الطالب في مناقب علي بن

أبی طالب»، تهران، دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام.

المزى، يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، أبو الحجاج، جمال الدين ابن الزكى أبى محمد القضاعى الكلبى المزى (المتوفى: ٧٤٢هـ)، (١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م)، «تهذيب الكمال فى أسماء الرجال»، المحقق: د. بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى.

النسائى، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن على الخراسانى، النسائى (المتوفى: ٣٠٣هـ)، (١٤٠٦هـ)، «خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب»، المحقق: أحمد ميرين البلوشى، الكويت، مكتبة المعلا، الطبعة الأولى.

النووى، أبو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف النووى (المتوفى: ٦٧٦هـ)، (١٣٩٢هـ)، «المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج»، دار إحياء التراث العربى - بيروت، الطبعة: الثانية. النووى، أبو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف النووى (المتوفى: ٦٧٦هـ)، (١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م)، «التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير النذير فى أصول الحديث»، تقديم وتحقيق وتعليق: محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة: الأولى.

النيسابورى، أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبى الطهمانى المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥هـ)، (١٤١١هـ - ١٩٩٠م)، «المستدرک على الصحيحين»، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.